



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواری نقد ایدئولوژی

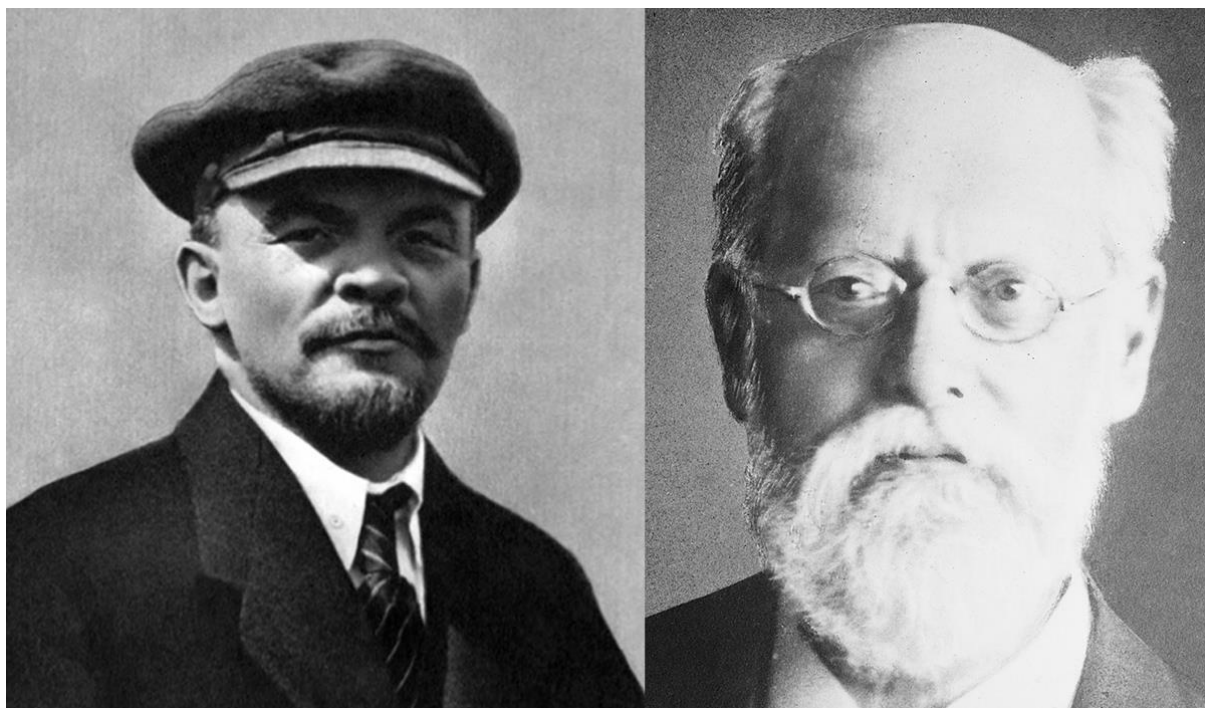
<https://naghd.com>

مسئله‌ی دموکراسی و دیکتاتوری

نقد لنین از کائوتسکی مرتد

جوکا گرونو

ترجمه‌ی: بهرام صفایی



آذر ۱۴۰۴

لنین برای نخستین بار پس از انقلاب روسیه کائوتسکی را مرتد از مارکسیسم خواند. او پیش از آن هم چون بسیاری دیگر، کائوتسکی را مارکسیستی راستین و اصیل می‌دانست. شناخته‌شده‌ترین و شدیدترین انتقاد از کائوتسکی زمانی از سوی لنین مطرح شد که کائوتسکی مستقیماً و بی‌هیچ قید و شرطی از انقلاب روسیه و از برداشت لنین از دیکتاتوری پرولتاریا انتقاد کرد. نقد لنین به او پس از انتشار کتاب **دیکتاتوری پرولتاریا** در ۱۹۱۸ اوج خود رسید. از آن پس، کائوتسکی به «مرتد از مارکسیسم» بدل شد. لنین در کتاب **انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد** [۱] برداشت کائوتسکی از دموکراسی و دیکتاتوری پرولتاریا را به شدت نکوهید.

سرشت سوسیالیستی انقلاب روسیه و دیکتاتوری پرولتاریا آماج‌های اصلی کتاب **دیکتاتوری پرولتاریا** کائوتسکی بود. هم لنین و هم کائوتسکی نسبت میان دیکتاتوری و دموکراسی را مسئله‌ی اصلی می‌دانستند. [۲] واکاوی این دو شیوه‌ی حکمرانی مضمون اصلی جزوه‌ی کائوتسکی را تشکیل می‌داد. تفسیر کائوتسکی از مفهوم مارکسی دیکتاتوری پرولتاریا به نظر لنین کاملاً نادرست بود، هرچند کائوتسکی می‌کوشید از موضع خود هم‌چون مفسر اصیل مارکسیستی دفاع کند و مدعی بود که مارکس دیکتاتوری پرولتاریا را نه شکلی از حکومت بلکه وضعیت یا شرایط خاصی، یا قسمی دولت میانجی میان حکومت بورژوازی و حکومت راستین پرولتری تلقی می‌کرد. [۳] لنین تلاش کائوتسکی را مضحک می‌پنداشت. به نظر لنین خطای اصلی کائوتسکی آن بود که میان دموکراسی به‌طور کلی و دموکراسی بورژوازی به‌طور خاص هیچ تمایزی نمی‌نهاد، او حتی مسئله‌ی سرشت طبقاتی دموکراسی بورژوازی را نیز زیر سوال نمی‌برد. دموکراسی از دید لنین همواره به نفع یک طبقه‌ی خاص است. [۴]

به نظر لنین، کائوتسکی فقط یک مسئله را به درستی درک کرده بود: دیکتاتوری بدین معناست که یک طبقه در جامعه از حقوق سیاسی‌اش محروم می‌شود، و این طبقه در دوران دیکتاتوری پرولتاریا همانا بورژوازی است. اما هم‌هنگام این ادعای کائوتسکی خطا بود که دیکتاتوری پرولتاریا معادل دیکتاتوری گروهی کوچک از افراد است که بقیه‌ی جامعه را از حقوق دموکراتیک‌شان محروم می‌کند. برعکس، دیکتاتوری پرولتاریا نزد لنین برابر است با عالی‌ترین شکل دموکراسی طبقه‌ی کارگر و سایر عناصر تهیدست جامعه. دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا معادل همان قدرتی است که در مبارزه‌ی طبقاتی به دست آمده و حفظ و اعمال آن حتی با توسل به خشونت علیه بورژوازی ادامه می‌یابد. این قدرت، قدرتی است رها از قید هر قانون. [۵]

به گفته‌ی لنین، کل ایده‌ی بحث کائوتسکی درباره‌ی دموکراسی و دیکتاتوری به نظر می‌رسد بر تلاش برای پنهان کردن تفاوت بنیادی میان گذار خشونت‌آمیز و گذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم استوار است. کائوتسکی با هرگونه کاربرد خشونت در انقلاب مخالفت می‌ورزید:

«کائوتسکی به‌گونه‌ای بی‌سابقه مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا را تحریف کرده و مارکس را به لیبرالی عادی فروکاسته است؛ یعنی خود کائوتسکی تا سطح لیبرالی تنزل یافته که جملات پیش‌پاافتاده‌ای درباره‌ی ”دموکراسی ناب“ بر زبان می‌راند، محتوای طبقاتی دموکراسی **بورژوازی** را بزک می‌کند و از همه مهم‌تر از به‌کارگیری **خشونت انقلابی** از سوی طبقه‌ی ستم‌دیده هراس دارد. کائوتسکی با چنین ”تفسیری“ از مفهوم ”دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا“، که خشونت انقلابی طبقه‌ی ستم‌دیده علیه ستم‌گانش را از آن می‌زداید، رکورد جهانی تحریف لیبرالی مارکس را شکسته است. برنشتین مرتد در برابر کائوتسکی مرتد توله‌سگی بیش نیست.» [۶]

لنین پیوسته تکرار می‌کرد که دموکراسی پرولتاریایی میلیون‌ها بار دموکراتیک‌تر از هر شکل دموکراسی بورژوازی است. این حقیقت بنیادی از سوی کائوتسکی درک نشد، زیرا او هرگز با مسئله‌ی سرشت طبقاتی دموکراسی مواجه نشد — مسئله‌ای که مرز میان مارکسیست راستین و مارکسیست لیبرالی که می‌خواهد خود را مارکسیست بنمایاند، تعیین می‌کند. از دید لنین، روسیه‌ی شوروی دموکراتیک‌ترین کشور جهان است، زیرا کارگران و دهقانان پرولتری در آن از حق آزادی گردهمایی، آزادی مطبوعات و حق انتخاب نمایندگان خویش در نهادهای دولتی برخوردارند، و این حقوق نه صوری، همانند دموکراسی بورژوازی، بلکه واقعی‌اند؛ شرایط مادی تحقق آن‌ها در روسیه‌ی شوروی فراهم است. [۷] این واقعیت ساده نشان می‌دهد که دموکراسی شورایی در واقع دموکراسی فرودستان است و در همین معنا تفاوتی اساسی با هرگونه دموکراسی صوری دارد که در آن تنها ثروتمندان می‌توانند نهادهای دموکراتیک را به سود منافع خویش به کار گیرند.

کائوتسکی گمان نمی‌کرد سوویت‌ها بتوانند به یک نهاد دولتی مبتنی بر نمایندگی بدل شوند، هر چند نقش آنان را به عنوان سازمان‌دهنده و تحریک‌کننده‌ی طبقه‌ی کارگر می‌پذیرفت. اما به نظر لنین، موضع کائوتسکی عجیب بود. کائوتسکی تصدیق می‌کرد که پرولتاریا حق دارد علیه سرمایه، که پرولتاریا و کل ملت را تحت ستم و انقیاد قرار می‌دهد، پیکار کند. از سوی دیگر، تایید نمی‌کرد که نهادهای ایده‌آل پرولتری، یعنی سوویت‌ها، می‌توانند به یک قدرت دولتی واقعی بدل شوند. بدین‌سان، موضع کائوتسکی

موضع خرده‌بورژوازی بود که از مبارزه‌ی طبقاتی و نتیجه‌ی منطقی آن یعنی قدرت دولتی سوسیالیستی می‌هراسید. [۸]

نقد لنین از کائوتسکی را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد: کائوتسکی ماهیت دیکتاتوری پرولتاریا به طور عام و گونه‌ی روسی آن را به طور خاص درک نمی‌کرد. او با درخواست حفظ و رواج نهادهای دموکراتیک به شکل بورژوازی‌شان آشکار کرد که درک نمی‌کند دموکراسی همیشه هم‌ارز اعمال قدرت یک طبقه بر طبقه‌ی دیگری است و دیکتاتوری پرولتاریا در واقعیت دموکراتیک‌ترین شکل اعمال قدرت دولتی است؛ واقعیت این است که سرمایه‌داران و مالکان زراعی بزرگ از حقوق دموکراتیک‌شان محروم شده‌اند و حقوق سیاسی کارگران و دهقانان فقیر در واقع فراگیرتر از هر زمان دیگر است. لنین به رغم نقدش در اصل امکان تثبیت سوسیالیسم را بدون محروم کردن بورژوازی از حقوق دموکراتیک پیشین خود منکر نمی‌شد — هر چند به آن بیش‌تر به عنوان یک استثناء می‌اندیشید. دموکراسی پارلمانی در کشورهای توسعه‌یافته‌ی معینی با سنت‌های دیرینه‌ی آزادی سیاسی و دموکراسی، می‌توانست حتی در خلال دوره‌ی گذار حفظ شود، دوره‌ی گذاری که تحت این شرایط می‌تواند مسالمت‌آمیزتر باشد. [۹]

معروف‌ترین نوشته‌ی لنین درباره‌ی مسئله‌ی دولت سوسیالیستی، **دولت و انقلاب** است که استدلال مشابهی دارد. لنین در آن از برداشت «مارکسیستی» از دیکتاتوری پرولتاریا در برابر ایده‌های لیبرالی کائوتسکی دفاع می‌کند:

«نظریه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی، که از سوی مارکس در خصوص دولت و انقلاب سوسیالیستی به کار بسته شد، به‌ناگزیر به پذیرش **حاکمیت سیاسی** پرولتاریا، یعنی دیکتاتوری آن، می‌انجامد، یعنی قدرتی یکپارچه که مستقیماً به نیروی مسلح مردم متکی است. سرنگونی بورژوازی تنها زمانی ممکن است که پرولتاریا به **طبقه‌ی حاکم** بدل شود، چنان‌که بتواند مقاومت اجتناب‌ناپذیر و بی‌رحمانه‌ی بورژوازی را درهم شکند و **همه‌ی** کارگران و استثمارشدگان را برای برپایی نظام اقتصادی جدید سازمان دهد. پرولتاریا به قدرت دولتی نیاز دارد، سازمانی متمرکز از نیرو، و سازمانی از خشونت، هم برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران و هم برای **رهبری** توده‌ی عظیم جمعیت — دهقانان، خرده‌بورژوازی و نیمه‌پرولترها — در کار سازمان‌دهی اقتصاد سوسیالیستی.» [۱۰]

مارکسیست واقعی، ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا را به رسمیت می‌شناسد. پرولتاریا باید دستگاه سرکوبگر دولت را درهم شکند؛ وظیفه‌ای که در راستای منافع هم طبقه‌ی کارگر و هم دهقانان است:

«از سوی دیگر، او [مارکس] تصریح کرد که «درهم شکستن» دستگاه دولتی به سود منافع هم کارگران و هم دهقانان است؛ این امر آنان را متحد می‌کند و در برابرشان وظیفه‌ی مشترکی می‌نهد: برانداختن «انگل» و جای‌گزینی آن با چیزی نو.» [۱۱]

کمون پاریس از نظر مارکس نمونه‌ی اصلی این «ارگان نوین» بود که جای‌گزین دستگاه کهنه‌ی دولتی می‌شود. هنگامی که این دستگاه دولتی جای خود را به ارگان جدید بدهد، وجود سازمانی ویژه برای اعمال قدرت دیگر ضرورتی ندارد. مردم خود ستم‌گر را بازمی‌شناسند و می‌توانند به نحو موثری آن را مهار کنند. [۱۲] فرایند پژمردن دولت آغاز می‌شود. هنگامی که کارکرد سرکوبگر دولت منسوخ شود، پژمردن دولت به واسطه‌ی ساده شدن کارکردهای سازوبرگ دولتی ممکن می‌شود:

«فرهنگ سرمایه‌داری تولید بزرگ‌مقیاس، کارخانه‌ها، راه‌آهن، خدمات پستی، تلفن و جز آن را **پدید آورده است؛ و بر این پایه**، اکثریت عظیمی از کارکردهای «قدرت دولتی» پیشین چنان ساده شده‌اند که می‌توان آن‌ها را به عملیات بسیار ابتدایی ثبت، بایگانی و کنترل فروکاست، و این کارها را هر فرد باسواد می‌تواند به آسانی با مزد معمولی کارگری انجام دهد. این کارکردها می‌توانند (و باید) از هر نشانه‌ای از امتیاز و از هر شباهتی به «شکوه مقام رسمی» تهی شوند.» [۱۳]

پژمردن دولت درونمایه‌ای است که در نوشته‌های کائوتسکی مطرح نشده بود، هرچند لنین صریحاً او را به سبب این غفلت نقد نکرد. با این همه، تفاوت چندانی میان برداشت لنین و کائوتسکی از دولت سوسیالیستی آینده وجود نداشت. بنا به نظر کائوتسکی، حتی در سوسیالیسم نیز وجود دولتی متمرکز برای سازمان‌دهی تولید ضروری است. تصور لنین نیز کمابیش مشابه بود، چنان‌که در توصیف او از دولت آینده در **دولت و انقلاب** آشکار می‌شود. لنین اداره‌ی پست را نمونه‌ی آرمانی دولت سوسیالیستی آینده می‌خواند:

«باید **کل** اقتصاد را بر پایه‌ی الگوی خدمات پستی سازمان داد، به گونه‌ای که تکنسین‌ها، سرکارگران و حسابداران، و نیز **همه‌ی** مقامات، حقوقی بالاتر از «مزد کارگر» دریافت نکنند، و همگی زیر نظارت و رهبری پرولتاریای مسلح کار کنند — این هدف فوری ماست. این همان دولت و همان شالوده‌ی اقتصادی است که به کار ما می‌آید. چنین سازمانی، هم‌الغای پارلمانتاریسم را به دنبال دارد و هم حفظ نهادهای نمایندگی را؛ همین است که طبقه‌ی کارگر را از فحشای بورژوازی این نهادها رهایی می‌بخشد.» [۱۴]

استعاره‌ی خدمات پستی چندان تفاوتی با توصیف کائوتسکی از دولت آینده نداشت؛ به نظر کائوتسکی، همانند لنین، کارخانه‌ی صنعتی مدرن، که مسائل کارایی فنی و برنامه‌ریزی را از پیش حل کرده بود، الگوی دولت آینده به شمار می‌رفت. [۱۵]

با این حال، تفاوتی اساسی میان دو این برداشت وجود داشت. در **دولت و انقلاب**، مفهوم دموکراسی نزد لنین تقریباً در نقطه‌ی مقابل دیدگاه کائوتسکی قرار داشت. بنا به نظر لنین، دموکراسی بورژوایی همیشه برابر است با حکومت یک اقلیت:

«ما در جامعه‌ی سرمایه‌داری، حتی اگر در بهترین شرایط ممکن رشد کند، کم و بیش دموکراسی کامل در جمهوری دموکراتیک داریم. اما این دموکراسی همواره در محدوده‌های تنگی محصور است که استثمار سرمایه‌داری تعیین کرده، و در نتیجه در عمل همیشه دموکراسی‌ای است برای اقلیت، فقط برای طبقات دارا، فقط برای ثروتمندان. آزادی در جامعه‌ی سرمایه‌داری همان است که در جمهوری‌های یونان باستان بود: آزادی برای برده‌داران. شرایط استثمار سرمایه‌داری چنان است که بردگانِ مزدیِ مدرن، زیر فشار فقر و نیاز چنان خرد شده‌اند که «نمی‌توانند غم دموکراسی را بخورند» یا «در فکر سیاست باشند»؛ اکثریت مردم در جریان عادی و آرام امور از مشارکت در زندگی عمومی و سیاسی محروم‌اند.» [۱۶]

درک لنین از سرشت طبقاتی دموکراسی به نظر می‌رسد عمدتاً بر واکاوی موقعیت اجتماعی واقعی طبقات مختلف استوار بود. دموکراسی اصلی صوری است؛ به این واقعیت اعتنا ندارد که اعضای طبقه‌ی کارگر و سایر طبقات فرودست جامعه از همه‌ی ابزارهای اعمال قدرت بی‌بهره‌اند، در حالی که سرمایه‌داران همه‌ی وسایل اقتصادی و سیاسی لازم را در اختیار دارند و حتی می‌توانند از همین ابزارها برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی بهره‌گیرند. کائوتسکی به این نکته توجه چندانی نداشت؛ اما از دید لنین، دموکراسی صرفاً اصلی صوری است و نهادهای دموکراتیک — از قبیل حق رأی همگانی، مطبوعات آزاد و آزادی تجمع — به‌خودی‌خود برای تحقق منافع اکثریت جامعه کافی نیستند. با این همه، در واکاوی کائوتسکی استدلالی مهم وجود دارد که لنین به آن نپرداخت: به‌باور کائوتسکی، طبقه‌ی کارگر منبع مهمی از قدرت و نفوذ را در اختیار دارد، سازمان، و نیروی معرف سازمان را می‌توان درون نهادهای دموکراتیک به بهترین وجه گسترش داد. لنین به نظر نمی‌رسد که این افزایش قدرت سازمان‌های توده‌ای را در چارچوب دموکراسی تصدیق کند؛ حال آن‌که کائوتسکی همه‌ی امید خود را به آن بسته بود. می‌توان تا حدی «اولترادموکراتیسم» کائوتسکی را با این نکته تبیین کرد.

با وجود تفاوت‌های آشکار در واکاوی‌های آنان، در واقع پیش‌فرض‌هایی مشترک میان لنین و کائوتسکی وجود داشت. این اشتراکات در نوشته‌های اولیه‌ی لنین درباره‌ی ماهیت انقلاب آینده آشکارتر است. در سال ۱۹۰۵، در خلال نخستین انقلاب روسیه، موضع لنین بسیار به موضع کائوتسکی نزدیک بود. لنین وظیفه‌ی فوری انقلاب را استقرار دولتی دموکراتیک با همه‌ی نهادهای مدرن دموکراسی می‌دانست. انقلاب دموکراتیک وظیفه‌ی بی‌درنگ بود و انقلاب سوسیالیستی قرار بود در پی آن بیاید. لنین در **دو تاکتیک سوسیال‌دموکراسی در انقلاب دموکراتیک** بی‌پرده نوشت:

«هر کس بخواهد از راهی جز دموکراسی سیاسی به سوسیالیسم برسد، ناگزیر به نتایجی خواهد رسید که هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ سیاسی پوچ و ارتجاعی‌اند.» [۱۷]

دموکراسی برای سازمان‌دهی و رشد آگاهی پرولتاریا نیز ضروری است. برداشت لنین از این نظر شبیه برداشت کائوتسکی بود: از دید هر دو، اساساً این وظیفه‌ی خود پرولتاریاست که باید انقلاب بورژوایی را تحقق بخشد، زیرا بورژوازی نه تمایلی دارد و نه قادر به انجام این وظیفه. از این‌رو، انقلاب بورژوایی به نحوی متضاد بیش‌تر به نفع پرولتاریاست: «از این نتیجه، از جمله، این تزی برمی‌آید که **از یک لحاظ، انقلاب بورژوایی برای پرولتاریا سودمندتر از بورژوازی است.**» [۱۸]

رشد دموکراسی، هم‌چون توسعه‌ی عمومی سرمایه‌داری، در مجموع به سود پرولتاریاست — گزاره‌ای که به‌طور مکرر در نوشته‌های کائوتسکی دیده می‌شود. از این‌رو لنین حق داشت ادعا کند که او همیشه ایده‌های سوسیال‌دموکراتیک کائوتسکی و بیل را نمایندگی کرده است. در واقع، در این مرحله تفاوت عمده‌ای میان برداشت‌های لنین و کائوتسکی وجود نداشت. [۱۹] لنین حتی ایده‌ی «کمون‌های انقلابی» را نقد کرد، زیرا به‌زعم او این ایده میان انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی تفاوتی قائل نمی‌شد:

«اما درست از همین رو، شعار “کمون‌های انقلابی” نادرست است، زیرا همان خطایی را تکرار می‌کند که کمون‌های شناخته‌شده در تاریخ مرتکب شدند: یعنی درهم‌آمیختن انقلاب دموکراتیک با انقلاب سوسیالیستی. در مقابل، شعار ما — دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان — ما را به‌کلی از این خطا مصون می‌دارد. با آن که ماهیت غیرقابل‌بحث بورژوایی انقلابی را به رسمیت می‌شناسیم که نمی‌تواند از حدود یک انقلاب صرفاً دموکراتیک فراتر رود، شعار ما این انقلاب ویژه را به **پیش می‌راند** و می‌کوشد آن را در قالب‌هایی تحقق بخشد که بیش‌ترین سود را برای پرولتاریا داشته باشد؛ از این‌رو در

پی بهره‌گیریِ حداکثری از انقلاب دموکراتیک است تا بدین‌وسیله بیش‌ترین موفقیت را در مبارزه‌ی بعدیِ پرولتاریا برای سوسیالیسم فراهم آورد.» [۲۰]

با این حال، یک تفاوت مهم میان دیدگاه لنین و کائوتسکی وجود داشت. به نظر کائوتسکی، تفاوت میان انقلاب دموکراتیک (یا به‌طور کلی سیاسی) و انقلاب اجتماعی تفاوتی بود در درجه. سوسیالیسم و انقلاب اجتماعی خودبه‌خود زمانی پدید می‌آیند که سوسیال‌دموکرات‌ها اکثریت پارلمان را به‌دست آورند. اما لنین میان دولت و انقلاب دموکراتیک از یک سو و دولت و انقلاب سوسیالیستی از سوی دیگر تمایزی تند و بنیادی قائل بود. کائوتسکی پیش از انقلاب روسیه پیوسته از ایده‌ی دیکتاتوری پرولتاریا در برابر رویزونیست‌ها دفاع می‌کرد، اما برداشت او از دیکتاتوری تھی از محتوا بود یا صرفاً به‌منزله‌ی حاکمیت اکثریت در پارلمان در نظر گرفته می‌شد. [۲۱] بنا به نظر لنین، دولت دموکراتیک باید جای خود را به دیکتاتوری پرولتاریا بدهد که شکل کاملاً متفاوتی از دولت را نمایندگی می‌کند، و سرانجام در کمونیسم، خود دولت باید پژمرده شود و از میان برود.

بسیاری از منتقدان بر تضاد آشکاری که میان برداشت‌های لنین در سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷-۱۹۱۸ وجود دارد تأکید کرده‌اند. این تضاد واقعاً وجود دارد، هرچند لنین می‌توانست ادعا کند که ایده‌ی او درباره‌ی دو مرحله‌ی انقلاب هنوز در ۱۹۱۷ پابرجا مانده بود؛ انقلاب فوریه همان انقلاب بورژوازی-دموکراتیک مورد انتظار بود، و انقلاب اکتبر انقلاب سوسیالیستی پس از آن. به‌زعم لنین، رشد سرمایه‌داری در روسیه چنان شتابان بود که انقلاب سوسیالیستی می‌توانست تقریباً بی‌درنگ پس از انقلاب دموکراتیک روی دهد. هر دو انقلاب در فاصله‌ی یک سال روی دادند:

«اما از آوریل ۱۹۱۷، یعنی مدت‌ها پیش از انقلاب اکتبر، یعنی مدت‌ها پیش از آن که قدرت را در دست بگیریم، آشکارا به مردم اعلام کردیم و توضیح دادیم: انقلاب نمی‌تواند در این مرحله متوقف شود، زیرا کشور به‌پیش رفته است، سرمایه‌داری گسترش یافته، و ویرانی به ابعاد مهیب رسیده است که (چه بخواهیم چه نخواهیم) گام‌هایی به‌سوی سوسیالیسم را ضروری می‌سازد. هیچ راه دیگری برای پیشرفت، برای نجات کشوری که از جنگ فرسوده شده، و برای تخفیف رنج‌های مردم کارگر و استثمارشده وجود ندارد.» [۲۲]

و در جایی دیگر گفت:

«این بلشویک‌ها بودند که مرز میان انقلاب بورژوازی - دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی را به روشنی ترسیم کردند: آنان با به پایان رساندن انقلاب نخست، در گذار به دومی را گشودند. این تنها سیاستی بود که حقیقتاً انقلابی و مارکسیستی به شمار می‌رفت.» [۲۳]

در سال ۱۹۱۷، دیگر چنین تفاوت بزرگی میان دو انقلاب وجود نداشت؛ تنها معیار تمایز آن‌ها میزان آمادگی و اراده‌ی پرولتاریا بود:

«تلاش برای کشیدن یک دیوار چین مصنوعی میان انقلاب اول و دوم، و جدا کردن آن‌ها بر پایه‌ی چیزی جز درجه‌ی آمادگی پرولتاریا و میزان اتحادش با دهقانان فقیر، به معنای تحریف شدید مارکسیسم، به ابتذال کشاندن آن، و جای‌گزینی لیبرالیسم به جای آن است.» [۲۴]

لنین در ارجاع به درجه‌ی آمادگی طبقه‌ی کارگر به منزله‌ی معیار تعیین‌کننده‌ی واقعیت انقلاب در همان مسیر تحلیل‌های پیشین خود و در پیوند با تحلیل‌های کائوتسکی گام برمی‌داشت. با این حال، هنوز جای تردید بود که آیا لنین قبلاً بر آن بود که آموزش پرولتاریا در مبارزه‌ی طبقاتی در چارچوب یک دولت دموکراتیک را به واقع می‌توان با «یک روز انقلابی» یا چند ماه نبرد انقلابی جای‌گزین کرد.

مجادله‌ی میان لنین و کائوتسکی، علاوه بر مسئله‌ی دموکراسی و دیکتاتوری، درباره‌ی انقلاب روسیه بر مسئله‌ی مرحله‌ی کنونی رشد سرمایه‌داری - و به‌ویژه روسیه - متمرکز بود. ساختار طبقاتی دولت‌های گوناگون سرمایه‌داری به منزله‌ی شاخصی اساسی از پختگی شرایط گذار به سوسیالیسم در نظر گرفته می‌شد. به عقیده‌ی کائوتسکی، در تمامی کشورهای پیشرفته، اکثریت جمعیت بی‌تردید از پرولتاریا تشکیل شده بود و این خود نشانه‌ی رسیدن شرایط سوسیالیسم به مرحله‌ی بلوغ بود. لنین مسئله را به گونه‌ای مشابه طرح می‌کرد. پرسش اصلی در تحلیل‌های او - چه پیش و چه پس از انقلاب روسیه - نسبت پرولتاریا با دو طبقه‌ی بزرگ دیگر در روسیه، یعنی دهقانان و اقشار گوناگون خرده‌بورژوازی بود. حتی خود لنین نیز اذعان داشت که پرولتاریا تنها اقلیتی کوچک از جامعه‌ی روسیه را تشکیل می‌دهد، هرچند در پژوهش تجربی اولیه‌ی خود درباره‌ی رشد سرمایه‌داری در روسیه به این نتیجه رسیده بود که وضعیت دهقانان فقیر، در اثر گسترش روابط بازار سرمایه‌داری در روستا، هرچه بیش‌تر به وضعیت پرولتاریا شباهت می‌یابد. [۲۵] در تحلیل لنین، دهقانان خرد و کارگران بی‌زمین کشاورزی نیز متحدان اصلی پرولتاریا در انقلاب‌های دموکراتیک و سوسیالیستی آتی به شمار می‌رفتند. منافع این طبقات ایجاب می‌کرد که با دستگاه

دولتی بورژوازی، که اکثریت عظیم مردم را استثمار می‌کرد، درافتند. سرنوشت آینده‌ی انقلاب اساساً به سرنوشت پرولتاریا، دهقانان خرد و کارگران کشاورزی گره خورده بود.

کائوتسکی هرگز نپذیرفت که منافع دهقانان بتواند با منافع پرولتاریا یا کارگران مزدی واقعی همسو باشد. از نظر او روسیه‌ی شوروی چیزی جز یک «جمهوری دهقانی (Bauernrepublik)» یا نوعی «سوسیالیسم تاتاری» نبود. حتی خود لنین نیز در تحلیل وظایف آینده‌ی انقلاب، ناگزیر شد بپذیرد که مسئله‌ی اصلی‌ای که دولت جوان سوسیالیستی با آن روبه‌روست، واکنش خرده‌بورژوازی است. در رساله‌ی **وظایف پرولتاریا در انقلاب ما** که در ۱۰ مارس ۱۹۱۷ نوشته شد، لنین در واقع روسیه را خرد‌بورژواترین کشور اروپا نامید. پرولتاریا بخش ناچیزی از جمعیت را تشکیل می‌داد و هم سازمان‌ها و هم آگاهی سوسیالیستی آن هنوز بسیار ناتوان بودند. [۲۶]

لنین در رساله‌ی **کمونیسم چپ‌روانه: بیماری کودکی**، که در ۱۹۲۰ نوشته شده، سرانجام اعلام کرد که وظیفه‌ی فوری انقلاب، نابودی همه‌ی عناصر خرده‌بورژوازی در جامعه است. [۲۷] خرده‌بورژوازی اساساً به این سبب که با سوسیالیسم دشمن است، خطرناک و زیان‌آور نیست. خطر اصلی در این واقعیت است که به‌طور مداوم گرایش‌های سرمایه‌دارانه را در جامعه بازتولید می‌کند:

«متأسفانه تولید خرد هنوز در جهان رواجی گسترده دارد، و این تولید خرد است که سرمایه‌داری و بورژوازی را پیوسته، روزانه، ساعت به ساعت، خودانگیخته و در مقیاسی عظیم می‌زاید. همه‌ی این دلایل دیکتاتوری پرولتاریا را ضروری می‌سازد، و پیروزی بر بورژوازی بدون نبرد مرگ و زندگی طولانی، سرسختانه، بی‌رحمانه که پایداری، انضباط و اراده‌ای یگانه و انعطاف‌ناپذیر می‌طلبد، ناممکن است.» [۲۸]

الغای نهایی همه‌ی طبقات در جامعه تنها با نابودی سرمایه‌داران و زمینداران تحقق نمی‌یابد؛ همه‌ی تولیدکنندگان خرد (یا عناصر خرده‌بورژوازی) نیز باید هم‌زمان از میان برداشته شوند. با این حال، آنان را نمی‌توان صرفاً نابود یا پاکسازی کرد؛ بلکه باید دگرگون و تربیت شوند تا به انسان‌هایی از نوعی دیگر بدل گردند. وجود خرده‌بورژوازی خطری دائمی برای پرولتاریا و سوسیالیسم است، زیرا به‌طور مستمر روح فردگرایی را تغذیه می‌کند و انضباط ضروری پرولتاریا را از میان می‌برد. برای مقابله با فردگرایی، سازمانی پرولتاریایی با انضباطی آهنین لازم است. ضرورت حزب متمرکز و منضبط، به‌منزله‌ی شکل ایده‌آل سازمان رهایی‌بخش پرولتاریا — حتی پس از پایان مرحله‌ی غیرقانونی مبارزه — از نظر لنین از اقلیت بودن پرولتاریا

در جامعه‌ی روسیه استنتاج می‌شد؛ نتیجه‌ای که از دید کائوتسکی نشانگر ماهیت غیردموکراتیک و غیرسوسیالیستی این انقلاب بود. دیکتاتوری پرولتاریا، از نظر لنین، عبارت بود از:

«مبارزه‌ای پیگیر — خونین و بدون خونریزی، خشونت‌آمیز و مسالمت‌آمیز، نظامی و اقتصادی، آموزشی و اداری — علیه نیروها و سنت‌های جامعه‌ی کهن. نیروی عادت در میلیون‌ها و ده‌ها میلیون انسان نیرویی است دهشتناک. بدون حزبی آهنین که در نبرد آبدیده شده، حزبی که اعتماد همه‌ی مردم صادق آن طبقه را دارد، حزبی که قادر است بر حال و هوای توده‌ها نظارت کند و بر آن اثر بگذارد، چنین مبارزه‌ای نمی‌تواند به‌گونه‌ای موفق پیش رود. هزار بار آسان‌تر است که بر بورژوازی بزرگ متمرکز غلبه کنیم تا بر میلیون‌ها و میلیون‌ها مالک خرد؛ زیرا آنان از طریق فعالیت‌های روزمره، نامحسوس، گریزان و تباه‌کننده‌شان همان نتایجی را پدید می‌آورند که بورژوازی بدان نیاز دارد و گرایش به بازسازی بورژوازی را تقویت می‌کند. هر کس که حتی اندکی از انضباط آهنین حزب پرولتاریا (به‌ویژه در دوران دیکتاتوری‌اش) بکاهد، در حقیقت به بورژوازی در برابر پرولتاریا یاری می‌رساند.» [۲۹]

لنین در این قطعه عملاً به نظر می‌رسد که نقد کائوتسکی از انقلاب روسیه و دیکتاتوری پرولتاریا را پذیرفته باشد. اگر روسیه‌ی شوروی در حقیقت کشوری خرده‌بورژوایی باشد، و اگر سوسیالیسم تنها از رهگذر سرکوب میلیون‌ها دهقان و خرده‌مالک بتواند پیروز شود، آن‌گاه روسیه‌ی شوروی همان چیزی است که کائوتسکی آن را پیش‌تر «دولت دهقانی» یا «سوسیالیسم تاتاری» پیش‌بینی کرده بود. در این صورت، انقلاب تنها به بهای از میان بردن منافع اکثریت جمعیت — یعنی خرده‌بورژوازی و دهقانان — پیروز می‌شود، امری که خود لنین نیز با تأکیدش بر ضرورت «انضباط آهنین» درون حزب بر آن صحه می‌گذارد. منافع پرولتاریا تنها از رهگذر سازمانی منضبط تحقق می‌یابد.

اما از دید لنین، خرده‌بورژوازی تنها مشکل انقلاب سوسیالیستی نبود. هسته‌ی خود پرولتاریا — یعنی کارگران سازمان‌یافته و منافع مستقیمشان — نیز تهدیدی جدی برای حزب و دیکتاتوری پرولتاریا به‌شمار می‌رفت. لنین مدعی بود که حتی سازمان‌یافته‌ترین بخش پرولتاریا، یعنی اتحادیه‌های کارگری، در همه‌جا موجب شکاف‌های عمیق در میان کارگران و جنبش کارگری شده‌اند. اتحادیه‌های کارگری در واقع تنها نماینده‌ی منافع خاص گروه‌های معینی از کارگران‌اند، نه منافع عام پرولتاریا:

«اتحادیه‌های کارگری در روزگار آغازین رشد سرمایه‌داری، گامی سترگ و رو به پیش برای طبقه‌ی کارگر بودند، زیرا نشانه‌ی گذار از پراکندگی و درماندگی کارگران به نخستین شکل‌های سازمان‌یافتگی

طبقاتی بودند. اما از هنگامی که **حزب انقلابی پرولتاریا** – **عالی ترین** شکل سازمان طبقاتی کارگران – آغاز به شکل‌گیری کرد (و حزب تا زمانی که نیاموزد رهبران را با طبقه و توده‌ها در کلیتی تجزیه‌ناپذیر به هم پیوند دهد، شایسته‌ی این نام نیست)، اتحادیه‌های کارگری ناگزیر ویژگی‌هایی ارتجاعی از خود نشان دادند: **قسمی** تنگ‌نظری حرفه‌ای، گرایش به غیرسیاسی بودن، جمود، و امثال آن. [۳۰]

این جنبه‌های ارتجاعی اتحادیه‌ها حتی در کشورهای اروپایی پیشرفته‌تر بیش‌تر است. در روسیه نیز اتحادیه‌های کارگری سنتاً پشتیبان اصلی منشویک‌ها بوده‌اند. در کشورهای غربی، منشویک‌ها (یعنی رویزیونیست‌ها و رفرمیست‌ها) در اتحادیه‌های کارگری جایگاه پررنگ‌تری دارند. در غرب، بخشی ارتجاعی از کارگران اتحادیه‌ای شکل گرفته‌اند:

«در آن‌جا، **اشرافیت کارگری خرده‌بورژوازی محدود و خودپرست و فاسد، که ذهنیتی امپریالیستی دارد**، به بخشی نیرومندتر از آنچه در کشور ماست تبدیل شده است.» [۳۱]

بدین‌سان، لنین به طرز متناقض با دو نیروی مخالف روبه‌رو بود: از یک‌سو خرده‌بورژوازی و دهقانان (که اکثریت عظیم جمعیت روسیه را تشکیل می‌دادند) و از سوی دیگر کارگران ماهر و سازمان‌یافته (که اقلیتی اندک اما بانفوذ بودند) با سیاست‌های بلشویکی مخالفت می‌کردند. در نتیجه، تنها پشتیبانان واقعی حزب بلشویک کارگران فقیر و بی‌مهارت بودند.

دلایلی که لنین برای گرایش‌های رویزیونیستی درون طبقه‌ی کارگر می‌آورد، چندان قانع‌کننده نبود و به تحلیل‌های کائوتسکی بسیار شباهت داشت. کارگران سازمان‌یافته در اتحادیه‌ها دارای منافع اقتصادی مشخصی‌اند که ممکن است با هدف سیاسی عام پرولتاریا، که سوسیالیسم علمی و حزب پرولتری تعریف می‌کند، در تضاد باشد. اشرافیت کارگری، بخشی خاص از طبقه‌ی کارگر، به‌ویژه در دوره‌ی امپریالیسم می‌تواند از سرمایه‌داران امتیازاتی بگیرد؛ زیرا بورژوازی انحصاری قادر است حمایت کارگران ماهر را بخرد و آنان را با امتیازات اقتصادی تطمیع کند.

لنین بر پایه‌ی این استدلال‌ها نتیجه گرفت که آغاز انقلاب در روسیه آسان‌تر از دیگر کشورهای اروپایی است، اما به پایان رساندن و تکمیل آن در روسیه بسیار دشوارتر خواهد بود. [۳۲]

لنین تهدید ناشی از خرده‌بورژوازی در سوسیالیسم را مسئله‌ای استراتژیک می‌دانست، به این معنا که چگونه باید با مقاومت آن مقابله و از گسترش گرایش‌های سرمایه‌دارانه در روسیه جلوگیری کرد. اما مسئله‌ی

گرایش‌های رویزیونیستی در درون خود طبقه‌ی کارگر از نظر او مهم‌تر بود. اگر تحلیل لنین درباره‌ی حامیان محتمل حزب درست باشد، تضاد میان منافع اقتصادی خاص و منافع سیاسی عام پرولتاریا همچنان حل نشده باقی می‌ماند. در حالی که انتظار طبیعی آن است که کهنه‌ترین و سازمان‌یافته‌ترین بخش پرولتاریا پرشورترین هوادار سوسیالیسم باشد، نه دشمن آن. این مسئله به تحلیل و برداشت کلی لنین از چگونگی شکل‌گیری آگاهی سوسیالیستی کارگران مربوط می‌شود. در این زمینه، موضع لنین بسیار به دیدگاه کائوتسکی شباهت داشت. از نظر هر دو، آگاهی‌ای که خودبه‌خود در میان کارگران مزدی پدید می‌آید، چیزی جز آگاهی اتحادیه‌ای نیست؛ آگاهی راستین سوسیالیستی باید از بیرون به جنبش کارگری آورده شود:

«تاریخ هم‌هی کشورها نشان می‌دهد که طبقه‌ی کارگر، صرفاً از راه کوشش خود، تنها می‌تواند آگاهی اتحادیه‌ای به‌دست آورد، یعنی این باور که باید در اتحادیه‌ها گرد آید، با کارفرمایان بجنگد و دولت را وادارد تا قوانین کار لازم را تصویب کند و جز آن.» [۳۳]

در نتیجه، مسئله‌ی اصلی برای لنین چنین بود: اگر کارگران مزدی هیچ‌گاه خودبه‌خود نمی‌توانند به آگاهی راستین سوسیالیستی دست یابند، و اگر تنها حزب نماینده‌ی این آگاهی راستین است، پس در نهایت این آگاهی از کجا می‌آید؟ پاسخ هر دو، لنین و کائوتسکی، یک‌سان بود: اندیشه و هدف سوسیالیسم زاده‌ی «سوسیالیسم علمی» است؛ دانشی نظری که روشن‌فکران آن را نمایندگی می‌کنند. سوسیالیسم علمی نظریه‌ای است درباره‌ی انقلاب سوسیالیستی، ضرورت آن و شرایط اجتماعی‌ای که به آن می‌انجامد، و تنها زمانی که کارگران مزدی نتایج سوسیالیسم علمی را به‌منزله‌ی بیان درست منافع و آرمان‌های خود بپذیرند، شایستگی نمایندگی منافع عام پرولتاریا و هدف نهایی سوسیالیسم را خواهند داشت.

همان‌گونه که در تحلیل امپریالیسم پیش‌تر گفته شد، به نظر می‌رسد دموکراسی یا اصلی است ناسازگار با سرمایه‌داری یا گرایشی به‌سوی آن (از دید کائوتسکی)، یا اصلی است صرفاً عرضی و اتفاقی در نسبت با سرمایه‌داری، بی‌آنکه در روابط اجتماعی جامعه‌ی بورژوازی ریشه‌ای داشته باشد (از دید لنین). از نظر هر دو، پرولتاریا تنها نماینده‌ی راستین دموکراسی در درون سرمایه‌داری است. بورژوازی — که روزگاری در پیکار با فئودالیسم مدافع دموکراسی بود — اکنون به طبقه‌ای ارتجاعی بدل شده و آشکارا یا ضمنی هرگونه آرمان دموکراتیک را در جامعه سرکوب می‌کند. در نتیجه، انقلاب دموکراتیک به‌تمامی در خدمت منافع پرولتاریاست و به‌علاوه، بی‌درنگ به انقلاب سوسیالیستی نیز منجر می‌شود. در مورد کائوتسکی، این موضع

کاملاً روشن است. به زعم او، استقرار دموکراسی در نهایت ناگزیر به برپایی دولت سوسیالیستی خواهد انجامید. هنگامی که پرولتاریا در جامعه و در نتیجه در پارلمان به اکثریت بدل شود، با بهره‌گیری از نهادهای موجود دولتی انقلاب سوسیالیستی را تحقق می‌بخشد. جامعه‌ای سرمایه‌دار با قانون اساسی دموکراتیک و اکثریت پرولتری، در واقع، نمی‌تواند برای مدتی دراز به حیات خود ادامه دهد. بدین‌سان، دموکراسی هیچ پیوندی با روابط اجتماعی جامعه‌ی بورژوازی ندارد؛ بلکه مسئله‌ای است صرفاً مربوط به قدرت و شکل آرمانی آن برای اعمال قدرت پرولتاریا در جامعه. [۳۴]

لنین پیوسته کائوتسکی را متهم می‌کرد که برداشتی صوری از دموکراسی دارد و خصلت طبقاتی دموکراسی بورژوازی را فراموش کرده است. هرچند در آثار نخستینش با نظر کائوتسکی موافق بود که دموکراسی بهترین میدان تمرین و سازمان‌یابی پرولتاریاست، اما در نوشته‌های پس از انقلاب روسیه، دموکراسی دیگر در نظر او نقشی در مبارزه‌ی پرولتری نداشت. لنین ادعا می‌کرد که او موقعیت واقعی طبقات را در جامعه در نظر می‌گیرد: در سرمایه‌داری، بورژوازی همه‌ی ابزارهای قدرت سیاسی و اقتصادی را در اختیار دارد؛ از این‌رو تنها او می‌تواند از نهادهای دموکراتیک بهره‌برداری مؤثر کند و از راه آن‌ها قدرت خود را اعمال نماید. دموکراسی پارلمانی، از دید لنین، اصلی است صرفاً صوری که هیچ توجهی به موقعیت واقعی طبقات در جامعه‌ی بورژوازی ندارد. پرولتاریا حتی در چارچوب قانون اساسی دموکراتیک نیز ابزار واقعی استفاده از حقوق دموکراتیک خود را نظیر آزادی مطبوعات، حق رأی عمومی و آزادی اجتماعات ندارد. تنها با برپایی دیکتاتوری پرولتاریا است که بورژوازی از قدرت واقعی سیاسی خلع می‌شود و حقوق واقعی سیاسی پرولتاریا برقرار می‌گردد. از این منظر، دیکتاتوری پرولتاریا که تجلی قدرت و منافع اکثریت ستم‌دیده در سرمایه‌داری است، نزد لنین شکل راستین و واقعی دموکراسی به‌شمار می‌رفت؛ دموکراتیک‌تر از دموکراسی صوری بورژوازی.

دولت به نظر لنین همواره در ماهیت خود ابزاری در دست طبقه‌ی حاکم است — طبقه‌ای که منابع واقعی اقتصادی و سیاسی قدرت را در جامعه در اختیار دارد. در سرمایه‌داری، دولت خواه ناخواه بیان‌گر منافع بورژوازی است، حتی اگر ظاهراً دارای قانون اساسی دموکراتیک باشد. پس دموکراسی به خودی خود هیچ ربطی به جامعه‌ی بورژوازی ندارد و دموکراسی پارلمانی هیچ ارتباطی با دموکراسی واقعی. دموکراسی بورژوازی، بورژوازی است؛ دموکراسی پرولتری، پرولتری؛ و این بستگی به موقعیت واقعی قدرت طبقات دارد. اما نزد کائوتسکی، دموکراسی چیزی جز حاکمیت اکثریت در جامعه نیست، و از آن‌جا که پرولتاریا روزی به اکثریت بدل خواهد شد، قادر است از راه پارلمان قدرت خود را اعمال کند و جامعه را به جامعه‌ای

سوسیالیستی بدل سازد. از این رو، دموکراسی در خدمت منافع پرولتاریاست و بورژوازی نماینده‌ی خشونت و ارتجاع در جامعه. بدین ترتیب، یا دموکراسی اصلی است در تقابل با جامعه‌ی بورژوایی (کائوتسکی)، یا اصلی است صرفاً صوری که خصلت طبقاتی آن بسته به موقعیت واقعی قدرت طبقات است (لنین). تفاوت اصلی لنین و کائوتسکی در این است که هر دو معتقد بودند دولت بورژوایی همیشه ابزاری است برای قدرت بورژوازی؛ اما کائوتسکی باور داشت سوسیالیسم تنها در جامعه‌ای با قانون اساسی دموکراتیک می‌تواند شکوفا شود، و حتی دموکراسی پارلمانی را شکل آرمانی دولت سوسیالیستی آینده می‌دانست. لنین، در حالی که به‌طور اصولی امکان انقلاب سوسیالیستی از راه نهادهای دموکراتیک را رد نمی‌کرد، آن را استثنایی می‌پنداشت.

همان‌گونه که استینسون [۳۵] و لیشتهایم [۳۶] اشاره کرده‌اند، کائوتسکی بی‌گمان از سر باور، دموکراتی رادیکال بود. اما یک ویژگی در اندیشه‌ی او گرایش شدیدش به دموکراسی پارلمانی را قابل درک می‌سازد: تمایز روشنی که میان انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی قائل بود. از نظر او، نخست انقلاب سیاسی بود که امکان انقلاب اجتماعی بعدی را فراهم می‌کرد — انقلابی که اساساً به معنای اجتماعی کردن تولید بزرگ‌مقیاس توسط دولت بود. کائوتسکی در تحلیل انقلاب سوسیالیستی آینده عمدتاً بر این مرحله‌ی نخست یعنی مرحله‌ی سیاسی تمرکز داشت، که اغلب پیوندی عملی با وظایف اجتماعی گسترده‌تر مرحله‌ی بعد نداشت. به‌علاوه، اتکای شدید او بر رشد قدرت سازمان‌های پرولتری، پیوند ضروری میان دموکراسی و سوسیالیسم را در اندیشه‌اش تشکیل می‌داد. چنان‌که در پایان بحث درباره‌ی نظریه‌های کائوتسکی و لنین درباره‌ی امپریالیسم گفته شد، مارکسیست‌های بین‌الملل دوم، سرمایه‌داری را پیش از هر چیز شیوه‌ای از تولید می‌دانستند که بر استثمار ارزش اضافی و توزیع کل محصول ملی به سود سرمایه‌داران استوار است. رابطه‌ی سرمایه و کار مزدی به‌منزله‌ی رابطه‌ای از استثمار مستقیم تحلیل می‌شد، و خصلت ویژه یا شکل اجتماعی مناسبات در جامعه‌ی بورژوایی (مانند رابطه‌ی میان تولیدکنندگان برابر و آزاد کالا، چنان‌که مارکس بر آن تأکید داشت) تا حد زیادی نادیده گرفته می‌شد. به همین ترتیب، در تحلیل آنان، دموکراسی نیز هیچ پیوندی با روابط اجتماعی خاص تولیدکنندگان کالایی در سرمایه‌داری یا با آزادی و برابری مبادله‌کنندگان کالا — از جمله کارگران مزدی — نداشت. تلقی آنان از امپریالیسم ادامه‌ی منطقی همین برداشت از ماهیت سرمایه‌داری بود. امپریالیسم، هم نزد کائوتسکی و هم نزد لنین، در واقع شیوه‌ای خاص از توزیع دانسته می‌شد که بر تصرف مستقیم بخشی از محصول ملی توسط سرمایه‌داران بزرگ کارتل‌ها و سرمایه‌داران مالی استوار بود؛ کسانی که سایر مردم را استثمار می‌کردند. بنابراین، آزادی و برابری حتی

به‌طور صوری نیز در جامعه‌ی امپریالیستی جایگاهی نداشت. امپریالیسم، که آشکارا به‌عنوان پدیده‌ای خشن و ارتجاعی معرفی می‌شد، مبتنی بر تصاحب سودهای انحصاری است؛ سودهایی که نه از روابط تولید، بلکه از توزیع اجباری محصول ملی و بین‌المللی به سود سرمایه‌ی مالی ناشی می‌شوند. از این‌رو، امپریالیسم در اصل با تشدید تضادهای فرایند توزیع شناخته می‌شود.

سرمایه‌داری برای نظریه‌پردازان امپریالیسم چیزی نبود جز مرحله‌ای کوتاه در تاریخ، میان شیوه‌ی پیشین تولید (تولید ساده‌ی کالایی) و شیوه‌ی پسین (یعنی امپریالیسم). سرمایه‌داری کلاسیک — یعنی سرمایه‌داری رقابت آزاد — بنا بر قوانین اقتصادی درونی خود به امپریالیسم دگرگون شده بود و بنابراین تنها مرحله‌ای میان‌دوره‌ای میان تولید ساده‌ی کالایی و امپریالیسم بود. اگر اصولی از آزادی و برابری میان تولیدکنندگان کالایی وجود داشت، آن اصول صرفاً به مرحله‌ی تولید ساده‌ی کالایی تعلق داشت. به محض آنکه رابطه‌ی سرمایه و کار مزدی در جامعه پدید آمد، سرمایه‌داری ناگزیر به‌سوی تمرکز و انحصار روزافزون تولید پیش می‌رفت و بدین‌سان، به استثمار همه‌ی تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان توسط سرمایه‌ی مالی متمرکز منتهی می‌شد. از نظر بورژوازی، دموکراسی تنها سلاحی تاکتیکی در مبارزه‌اش علیه فئودالیسم و استبداد بود؛ اما سرمایه‌داری متکی به خود، به‌لحاظ ماهیت، خشن، ارتجاعی و غیردموکراتیک است.

* مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ای است از *The Question of Democracy and Dictatorship: Lenin's Critique of Kautsky the Renegade* نوشته‌ی Jukka Gronow که در [این جا](#) یافته می‌شود.

یادداشت‌ها

[1]. Lenin 1967g; cf. also Trotsky 1921.

[2]. Lenin 1967g, p. 45.

[3]. Lenin 1967g, pp. 47–8, 50.

[4]. Lenin 1967g, p. 46.

[5]. Lenin 1967g, p. 52.

[6]. Lenin 1967g, p. 54.

- [7]. Lenin 1967g, pp. 58–9.
- [8]. Lenin 1967g, p. 70.
- [9]. Lenin 1967g, pp. 52, 66.
- [10]. Lenin 1967f, p. 285.
- [11]. Lenin 1967f, p. 296.
- [12]. Lenin 1967f, p. 298.
- [13]. Lenin 1967f, p. 299.
- [14]. Lenin 1967f, p. 304.
- [15]. Kautsky 1910, pp. 112–14.
- [16]. Lenin 1967f, p. 333.
- [17]. Lenin 1967b, p. 468.
- [18]. Lenin 1967b, p.486.

[۱۹]. واکنش تند لنین به انتقاد کائوتسکی از انقلاب روسیه هنگامی قابل درک می‌شود که به یاد آوریم برای لنین و دیگر بلشویک‌ها، کائوتسکی اصلی‌ترین مرجع نظری سوسیال‌دموکراسی به‌شمار می‌رفت. برای مثال، لنین در مقدمه‌ی *توسعه‌ی سرمایه‌داری در روسیه* به کتاب *مسئله‌ی ارضی* کائوتسکی به‌عنوان مهم‌ترین اثر در آثار اقتصادی جدید از زمان انتشار جلد سوم *سرمایه* اشاره کرده بود.

- [20]. Lenin 1967b,p.519.
- [21]. Lichtheim 1964, p. 269.
- [22]. Lenin 1967g, p. 104.
- [23]. Lenin 1967g, pp. 114–15.
- [24]. Lenin 1967g, p. 105.
- [25]. Lenin 1963–74a.
- [26]. Lenin 1967e, p. 27.
- [27]. Lenin 1967h, p. 339.
- [28]. Ibid.
- [29]. Lenin 1967h, p. 357.

- [30]. Lenin 1967h, p. 362.
- [31]. Lenin 1967h, p. 363.
- [32]. Lenin 1967h, p. 374.
- [33]. Lenin 1967a, p. 122.
- [34]. Kraus 1978, p. 202.
- [35]. Steenson 1978, pp. 9–10.
- [36]. Lichtheim 1964, p. 264.